

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه مقام دوّم: مقتضای اطلاق اوامر نسبت به معنای چهارم

بحث در باره بررسی مقتضای اطلاق و اصل لفظی در اوامر نسبت به معنای چهارم تعبدیّت و توضیّات بود و بیان شد که مقتضای اطلاق اوامر بر اساس آراء و نظریّاتی که در باب امکان و عدم امکان اخذ قصد قربت در متعلّق مطرح گردید، متفاوت می باشد و لذا باید بحث را بر اساس هر یک از این نظریّات، به صورت جداگانه پی گیری نماییم. در بحث گذشته قول اوّل مطرح شد و به این نتیجه رسیدیم که بر اساس این قول، هیچ منع و محذوری از تمسّک به اطلاق امر برای اثبات توضلی بودن آن و نفی تعبدیّت وجود ندارد. در ادامه به بیان قول دوّم و مقتضای اطلاق و اصل لفظی بر اساس این قول می پردازیم.

بیان قول دوّم و مقتضای آن:

قول دوّم این است که اخذ قصد قربت در متعلّق مطلقاً ممکن نیست، چه قصد قربت به معنای قصد امثال امر باشد و چه به معنای سایر دواعی قریبه.

این نظریّه، نظریّه بعضی از تلامذه محقّق خراسانی «رحمة الله علیه» می باشد. محقّق خراسانی «رحمة الله علیه» نیز چون از طرفی امکان اخذ قصد قربت به معنای قصد امثال امر را در متعلّق امر نفی می نمودند، و از طرف دیگر اخذ قصد قربت به سایر معانی قریبه را اگر چه امکاناً قبول داشتند، اما وجوداً نفی می نمودند، لذا از قائلین به این نظریّه محسوب می شوند.

بر اساس این نظریّه نمی توان برای اثبات عدم اعتبار قید قصد قربت، به اطلاق امر تمسّک نمود و در نتیجه توضیّات آن را ثابت کرد، چه تقابل میان اطلاق و تقييد را از نوع تقابل ملکه و عدم ملکه بدانیم آنگونه که محقّق نائینی^۱ «رحمة الله علیه» قائل هستند یا تقابل تضاد، آنگونه که محقّق خویی^۲ «رحمة الله علیه» قائل بودند و یا تقابل ایجاب و سلب، که نظریّه مختار بوده است.

توضیح مطلب آن است که:

اگر تقابل میان این دو، تقابل ملکه و عدم ملکه باشد، در صورتی که فرض شود تقييد متعلّق امر به قصد قربت محال است، لا محاله مستلزم آن است که اطلاق آن هم در مقام ثبوت محال باشد. چون اطلاق یعنی عدم تقييد، عدم ملکه می باشد و عدم ملکه در جایی صادق است که شأنیّت ثبوت ملکه یعنی تقييد را داشته باشد، مثل عمی و بصر که عمی یعنی عدم بصر، در جایی صادق است که شأنیّت ثبوت ملکه یعنی بصر را داشته باشد. لذا زمانی که اطلاق متعلّق در مرحله ثبوت محال شد، قطعاً در مقام

^۱ - مراجعه شود به درس ۷۸، مورّخ ۹۲/۱/۲۰، بیان متمّم جعل و فوائد الاصول، جلد ۱، صفحه ۱۵۵، الامر الثالث.

^۲ - مراجعه شود به درس ۷۸، مورّخ ۹۲/۱/۲۰، نقد محقّق خویی بر بیان محقّق نائینی و محاضرات فی اصول الفقه، جلد ۲، صفحه ۱۷۲.

خارج اصول، سال چهارم، «مبحث أوامر»....استاد معظم حاج شیخ عباسعلی زارعی سبزواری مدّ ظلّه العالی اثبات هم اطلاقی وجود نخواهد داشت. چون اطلاق در مقام اثبات و دلالت، تابع اطلاق در مقام ثبوت است و حاکی بدون محکمی عنه، کاشف بدون مکشوف و مدلول بلا دالّ، معقول نیست؛

و اگر تقابل میان این دو از نوع تقابل تضادّ یا تقابل ایجاب و سلب باشد، باز هم تمسّک به اطلاق امر برای نفی اعتبار قصد قربت ممنوع است. چون در این دو صورت، هر چند نتیجه استحاله تقیید در مقام ثبوت، ضرورتاً اطلاق است - اینکه بنا بر قول به تضادّ، نتیجه استحاله تقیید، ضرورتاً اطلاق است، بدان خاطر است که قاعده معروف «الضّدان لا یجتمعان و یرتفعان»، در صورتی است که ضدّ دیگری غیر این دو ضدّ متصوّر باشد، اما در صورتی که ضدّان لا ثالث لهما باشند، مانند تقابل ایجاب و سلب، «لا یجتمعان و لا یرتفعان» می باشند و اطلاق و تقیید از همین نوع است. لذا مولی در مقام بیان، یا باید لحاظ تقید نماید و یا لحاظ اطلاق، در نتیجه استحاله تقیید، ضرورتاً مستلزم ثبوت اطلاق می باشد؛ و اما اینکه بنا بر قول به ایجاب و سلب، نتیجه استحاله تقیید، ضرورتاً اطلاق است، بدان خاطر است که قاعده در نقیضین آن است که «لا یجتمعان و لا یرتفعان»، لذا اگر تقیید محال شد قطعاً اطلاق ضرورت خواهد داشت - و لکن با این وجود نمی توان به اطلاق امر در مقام اثبات استناد نموده و آن را کاشف از اطلاق متعلّق در مقام واقع و ثبوت دانست. زیرا هنگامی اطلاق در مقام اثبات کاشف از اطلاق در مقام ثبوت خواهد بود که مولی بتواند قیدی را در متعلّق اخذ نماید و بتواند اخذ ننماید و در چنین صورتی است که عدم ذکر قید در مقام اثبات، حاکی و کاشف از آن خواهد بود که مراد واقعی مولی در مقام ثبوت هم عدم دخالت قید خواهد بود، ولی اگر ذکر قید و اخذ آن در متعلّق در قدرت مولی نبود، قطعاً عدم ذکر قید توسط مولی در مقام اثبات، حاکی و کاشف از عدم اعتبار آن قید در متعلّق و در مقام واقع و ثبوت نیست، بلکه ممکن است مراد واقعی مولی متعلّق مقیّد باشد، ولی تمکّن از تقیید آن نداشته تا آن را بیان نماید.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین»